

فصل اول

تاریخچه شکارهای شاهانه در ایران



عموماً شکارگران بزرگ، ارباب قدرت و ستمگران تاریخ بودند و گاهی برای کفاره گناهان و دلخوش کردن خویش قسمتی از شکار را نذر مقدسین می نمودند که گاه عکس العمل شدید آنان را در پی داشت. در اسلام شکار گرچه شاید به علت فواید مختصری که داشته حرام نشده، ولی از محتوای بسیاری از احادیث چنین برمی آید که استفاده از آن به عنوان سرگرمی، کار ناپسندیده‌ای است. در حلیة المتقین آمده:

در حدیث معتبر از حضرت رسول (ص) منقول است که از پی شکار مروید که بیم ضرر است بر شما.^۱

همچنین در جلد ۳ بحار الانوار مجلسی آمده:

پیغمبر اکرم فرمود: طلب شکار قلب را سیاه و موجب فساد دل می گردد.^۲

شکار در ایران باستان

به هر حال مطالعات تاریخی بیانگر این نکته است که شکار حیوانات توسط حکومتگران

۱ و ۲. ر. ک: تاج‌بخش، حسن. تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران باستان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، ج ۲، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

در ایران پیشین‌های طولانی دارد و از ابتدای ورود آریایی‌ها به فلات ایران رواج داشته است.

چنانکه دکتر گریشمن، باستان‌شناس فرانسوی درباره ورود قوم مذکور هزار سال قبل از میلاد می‌گوید:

این سواران ایرانی با زن، بچه و گله وارد شدند. تاریخ مهاجرت آنها نیز به درستی روشن نیست، ولی بین دو هزار سال تا پانصد سال قبل از میلاد این قوم به سرزمین ایران آمده‌اند. آریایی‌ها مردمانی قوی، سلحشور و صحراگرد بوده و کار عمده‌شان پرورش حیوانات اهلی و شکار و سواری و تیراندازی بوده است. اینان مردمی جنگجو و شکارچی بودند و قسمت عمده تربیت اطفال در ایران باستان، دویدن، شنا و تیروکمان و زوبین‌اندازی و گوی و چوگان و شکار و اسب‌سواری بوده است.^۱

به همان نسبت که کشاورزی توسعه می‌یابد نیاز بشر به شکار کردن جانداران کمتر می‌شود، زیرا زندگی کشاورزی راحت‌تر و مساعدتر از زندگی گذشته است. توسعه تجارت امکان آن را فراهم می‌آورد تا گروهی قدرت اقتصادی بیشتر و زندگی آسوده‌تر و فرصت و فراغت بیشتری به دست آورند^۲ و این موجب شد که شکار کم‌کم حالت تجملی به خود گرفته و به پادشاهان و فرمانروایان و اشراف قوم که فرصت و فراغت داشته و از رفاه بهره‌مند بودند اختصاص یابد، چنانکه سواری، شکار کردن و تیرانداختن از افتخارات فرمانروایان بوده و در شاهنامه از کارهای شایسته پادشاهان شمرده شده و کنار صفاتی چون بخشش و دانش آمده است.^۳

بررسی آثار به‌جای مانده از دوره ماد، نشانگر این نکته است که علاقه‌مندی و انجام شکار در دوره مذکور (مادها) یکی از برنامه‌های معمول و تفریحی خاندان سلطنتی و اطرافیان آنها به شمار می‌رفته است، زیرا با تثبیت قدرت سیاسی ماد تفریح و تفنن جای

۱. بلوانه، بهرام. تاریخچه ورزش در ایران. ر.ک:

<http://pendarshad.persianblog.ir/post/63>

۲. غروی، علی. «صید و آداب آن در شاهنامه فردوسی»، هنر و مردم، دوره ۱۳، ش ۱۵۳ و ۱۵۴ (تیر و مرداد ۵۴)، صص ۱۲۱ تا ۱۲۶. تصویر، مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی.

<http://www.ichodoc.ir/p-a/changed/153/html/153-121.htm>

۳. ر.ک: ابوالحسن علی بن احمد نسوی. بازنامه (با مقدمه‌ای در صید و آداب آن در ایران تا قرن هفتم هجری). نگارش و تصحیح احمد غروی. تهران: انتشارات مرکز مردم‌شناسی ایران، ۱۳۵۴، ص ۹.

خود را در زندگی سران ماد باز کرد و موضوع شکار تا آنجا اهمیت یافت که مکان‌هایی برای شکار اختصاص یافت.^۱

«کلمان هوار» مورخ فرانسوی در این خصوص می‌گوید:

شکار در مناطق آزاد و بی‌حفاظ و نیز در باغ‌های قُرُق شده سرگرمی عمده درباریان بود.^۲

ابوالحسن نسوی بر این نکته تأکید کرده و می‌نویسد:

مادها بخصوص در زمان اژی‌دهاک علاوه بر قصرها و باغ‌ها، شکارگاه‌های پهناور داشتند که مخصوص برای شکار مهیا شده بود.^۳

شکار در دوره هخامنشی

این سنت در دوره هخامنشی ادامه یافت و باغ‌های وحش وسیعی جهت شکار برای پادشاهان احداث شد که در آن گونه‌های وحشی همچون شیر، ببر، پلنگ، خرگوش، غزال، گورخر و... را در فضای آزاد که به صورت مشجر درآمده بود، رها می‌کردند و به شکار آنها اقدام می‌نمودند، تا حدی که شکار در زندگی شخصی شاه هخامنشی از ویژگی خاصی برخوردار بود و از حالت تفنن و سرگرمی فراتر رفته و ارزش اعتقادی پیدا کرده بود^۴ و از افتخارات شاه محسوب می‌شد، چنانکه بر کتیبه گور کوروش نوشته شده است: من دوستدار دوستانم بودم. من بهترین سوار و زبردست‌ترین تیرانداز و سرآمد شکاربانان شدم.^۵

هرودوت مورخ یونانی که در سده پنجم قبل از میلاد می‌زیسته و با چند تن از شاهان هخامنشی هم‌زمان بوده است، در این زمینه چنین می‌نویسد:

ایرانیان به فرزندان خود از پنج‌سالگی تا بیست‌سالگی آداب نیکوی زرتشتی و بویژه سواری، تیراندازی و راست‌گویی می‌آموختند و شکار را به اعتبار جنبه ورزشی آن دوست داشتند.^۶

۱. ر.ک: موسوی، سیدمهدی. بررسی اهمیت مذهبی معیشتی - تفننی شکار در دوران تاریخی ایران بر اساس مدارک باستان‌شناسی، پایان‌نامه، دانشگاه تربیت مدرس (استاد راهنما دکتر محمدرحیم صراف)، ۱۳۷۳، صص ۲۱ و ۲۲.
۲. هوار، کلمان. ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۳.
۳. ابوالحسن علی بن احمد نسوی، همان، ص ۴۷.
۴. سیدمهدی موسوی، همان، ص ۲۴.
۵. ابوالحسن علی بن احمد نسوی، همان، ص ۹.

در کاوش‌هایی که اخیراً در محوطه تنگه بلاغی صورت گرفته، يك ظرف سفالی با نقش شکار شاهی از دوره هخامنشی کشف شد. در این ظرف دو اسب‌سوار هخامنشی دیده می‌شوند که یکی از آنها در حال شکار شیر و دیگری در حال شکار موجودی افسانه‌ای است که این موجود افسانه‌ای شبیه به گاو بالدار است. همچنین نقش شکار و طبیعت روی سفال، مهر تأییدی بر هنر طبیعت‌گرایی در دوره هخامنشی است.

کشف کاخ داریوش بزرگ در دره بلاغی و بسیاری شواهد دیگر، نشان می‌دهد که داریوش بزرگ و دیگر شاهان هخامنشی برای شکار به دره بلاغی می‌آمدند و ۲۵۰۰ سال پیش تنگه بلاغی شکارگاه آنها بوده و دره بلاغی و تنگه باستانی آن، چیزی جز شکارگاه شاهان هخامنشی، بخصوص داریوش بزرگ نبوده است. از این رو، شواهد زیست‌محیطی نشان می‌دهد که این دره باستانی روزگاری سرسبزتر از امروز بوده و ۲۵۰۰ سال پیش حیواناتی نیز در این تنگه باستانی زندگی می‌کردند. لازم به توضیح است که دره یا تنگه بلاغی نام منطقه‌ای باستانی است که در پنج کیلومتری مجموعه باستانی پاسارگاد قرار گرفته است و ساخت سد خاکی بزرگی به نام سیوند باعث می‌شود تا باستان‌شناسان متوجه آثار باستانی مدفون در این تنگه باستانی شوند.^۱

در این دوره پادشاهان هنگام شکار به منظور گیج کردن شکار طبل می‌زدند، نعره می‌کشیدند و بوق می‌نواختند. چنان‌که گزنفون در کوروش‌نامه (ص ۴۹) از قول کمبوجیه خطاب به کوروش نوشته است:

خود تو که پی شکار می‌رفتی، نعره می‌کشیدی تا حیوان گیج شود و به دام افتد.^۲

شکار با باز نیز یکی از سرگرمی‌های فرمانروایان هخامنشی بوده است. پزشک اردشیر دوم (سده ۵ ق. م) درباره شکار خرگوش کوهی به یاری مرغ شکاری گزارش‌هایی از خود بر جای گذاشته است.^۳

از آثار برجای مانده از هخامنشیان چنان می‌نمایند که شکارها در قالب چهار گروه

۱. رنک: خبرگزاری میراث فرهنگی

<http://www.chn.ir/news/?section=2&id=31560>

۲. رنک: درآمدی بر تاریخ موسیقی ایران از عصر ماد و موسیقی فولکلور کردستان
<http://www.zibaweb.com/article9.htm>

۳. رنک: رهنوردان، سعید. شاه‌شکار باستانی (مطالعی پیرامون بازداری، بازیاری، قوشبازی)
<http://persianfalconry.persianblog.ir>

حیوانی شیر، موجودات افسانه‌ای، بز کوهی و گراز قرار دارند. گفتنی است که به لحاظ تعیین هویت صاحبان آثار معلوم شد تنها یک مهر استوانه‌ای که مربوط به شکار شیر است به کوروش تعلق دارد. بنابراین، مجموعه آثار به‌دست آمده در ارتباط با شکار شیر نشان می‌دهد که در همه آنها شاه به عنوان شکارچی پای در میدان نهاده است که گاهی ملتزمانی نیز او را همراهی می‌کنند. در مورد شکار بز کوهی در این دوره بررسی صحنه‌های شکار بیانگر آن است که افراد حاضر در میدان به احتمال زیاد می‌بایست از پادشاهان و بزرگان و صاحب‌منصبان هخامنشی باشند.^۱

همان‌طور که قبلاً نیز یادآوری شد، در زمان هخامنشیان در ایران بزرگ، باغ‌ها و پارک‌های بزرگ جهت حیوانات شکاری و شکار آنها توسط پادشاه احداث شده بود، چنان‌که گزنفون می‌نویسد «این پارک‌ها درختان انبوه و تناور داشتند و آب در میان آنها روان بود.» گزنفون نیز به این مطلب اشاره می‌کند که کوروش بعد از دریافت اجازه شکار در منطقه آزاد و شکار کردن در آن گفت:

... ما چقدر ساده‌لوح بودیم که در پارک حیوانات شکار می‌کردیم، آن‌هم حیوانات لاغر و ضعیفی که در جای تنگی جمع کرده بودند؛ یکی ناقص بود، یکی می‌لنگید. در کوه و چمن‌ها، چه حیوانات فربه و قوی دیدیم.^۲

از شکار و آیین آن قبل از ساسانیان آنچه که در شاهنامه آمده دانسته می‌شود که:

۱. شکارگاه‌ها جایی خرم و نزه با آب روان و گل‌ها و رنگ و بوی بوده که به قول شاهنامه روان از او تازه می‌گشته است؛

۲. پاره‌ای شکارگاه‌ها در حاشیه بیابانها بوده که در آن جاندارانی شکاری چون گور شکار می‌کرده‌اند. نامداران ایرانی به شکار گور، به سبب چالاکي و تنوع در شکار علاقه داشته‌اند؛

۳. دانسته می‌شود که شکارگاه‌ها منحصر بوده است به پادشاهان و بزرگان، و دیگران در آن جای‌ها شکار نمی‌کرده‌اند؛

۴. ابزار صید عبارت بوده است از: تیر، کمان، گرز، کمند، شمشیر، تبر، نیزه و گاه، یوز و باز.

۱. رک. سیدمهدی موسوی، همان، صص ۱۸۱ تا ۱۹۷.

۲. رک: شجاعی، لطیفی و دیگران. نخجیران از آغاز تا امروز در ایران. تهران: موزه آثار طبیعی حیات وحش، ۱۳۷۴، صص ۷۸ و ۷۷، برگرفته از پیرنیا، حسن. تاریخ ایران باستان.

برای نشان دادن اهمیت آموزش‌های بدنی و فنون آن در عصر هخامنشی که شکار نیز از جمله آنها بوده، کافی است به کتیبه داریوش هخامنشی در نقش رستم توجه شود که چگونه داریوش به خاطر ورزشدگی و مهارتش در سوارکاری، تیراندازی و شکار بر خود می‌بالد. چنانکه در بند نهم سنگ‌نبشته گوید:

ورزیده هستم، چه با هر دو دست و هر دو پا، هنگام سواری، خوب اسب می‌تازم، نیک کمان می‌کشم، به هنگام نیزه‌زنی چه پیاده و چه سواره خوب نیزه می‌زنم.^۱ شایان ذکر است که در حفاری‌های تخت جمشید در کاخ مخصوص داریوش نقشی از وی در حال خفه کردن شیر یافت شده که اکنون در موزه ایران باستان است.^۲ به هر حال، صید از پادشاهی کاووس تا سلطنت اشکانیان به تدریج تجمل بیشتر پیدا می‌کند و به پادشاهان و امرا و بزرگان اختصاص می‌یابد و شکارگاه‌های بزرگ و منحصر به وجود می‌آید و به قول صاحب قابوسنامه که می‌گوید «بر اسب نشستن و به نخجیر رفتن کار محتشمان است»، کار محتشمان می‌شود، زیرا که کار عمده ایشان رزم و بزم بود و بزم مختص هنگام فراغت و عبات بود از: نخجیر کردن و باده خوردن و بوسه شمردن.^۳

شکار در دوره اشکانی

با روی کار آمدن خاندان پارتی و آغاز زمامداری شاهان اشکانی، دگر بار فرهنگ ایرانی احیا گردید و با گذشت زمان روزبه‌روز بر غنای فرهنگی ایران آن عصر افزوده گشت. هنستین، مورخ یونانی می‌نویسد:

پارت‌ها جنگ و شکار را دوست داشتند. این قوم از دوران طفولیت تا به هنگام کهولت همیشه با ورزش و تمرینات سخت جنگی و شکار بار آمده بودند.^۴ اشکانیان سعی در احیا و پیروی از آداب و رسوم اصیل ایرانی می‌کردند و می‌کوشیدند تا از تأثیرات فرهنگ یونانی بکاهند. البته فرهنگ یونانی و آداب دیگر ملل نیز علاقه‌مندانی داشت. اشراف و بزرگان در دوران اشکانی با اسب عجین بودند و شیرین‌ترین تفریح

۱. رنک: دانشنامه بزرگ ایرانیان (ورزش هخامنشی)

<http://neotan.mihanblog.com/post/1812>

۲. رنک: ابوالحسن علی بن احمد نسوی، همان، ص ۲۷.

۳. رنک: غروی، علی، همان.

۴. رنک: «تاریخچه ورزش»:

http://www.aftab.ir/articles/sport/sport_knowing/c6c1261397015_sports_history_p1.php

برای آنها شکار بود. چوگان نیز که در دوره اشکانیان پدید آمد از تفریحات محبوب بود.^۱

گیرشمن می نویسد: «در جامعه پارت، مرد نجیب و آزاده، جنگجو و سواری بود که وقت خود را در جنگ و شکار بگذراند.»

علاقه مفراط پادشاهان به شکار را از خلال سطور شاهنامه می توان دید، چنانکه گاه این علاقه سبب پیدایش تراژدی هایی چون «مرگ سیاوش» می گردد.^۲

به هر روی پارتیان جنگ و سلحشوری را دوست داشتند و در هنگامه صلح یکی از مشغولیات اصلی آنها شکار بود. در فلات ایران علاوه بر نشخوارکنندگان وحشی، گوشته خواران وحشی به وفور یافت می شدند که شکار آنها پُراهمیت بود. در شمال کشور ببر زیاد و در جنوب شیر و پلنگ فراوان بود. فیلوستراتوس ذکر می کند که شاهان اشکانی، باغ وحش های وسیعی به نام «فردوس» داشتند که در آنجاها خرس، ببر و پلنگ نگاه می داشتند و با آنها روبه رو می شدند. اگر چه خطر این نوع شکار کمتر از شکار در زیستگاه های طبیعی وحوش است، ولی باز ورزش خوبی بود و شجاعت شکارچی را می رساند. گاه حوادث مهمی در شکارگاه اتفاق می افتاد، چنانکه اردوان اول (۴۵ - ۴۰ م) به واسطه توطئه ای که به تحریک برادرش گودرز انجام گرفت در شکارگاه به قتل رسید.^۳

ارشک بنیانگذار سلسله اشکانیان در سال ۲۵۰ قبل از میلاد توفیق یافت که سلوکیان را از ایران بیرون کند و بنیاد امپراتوری عظیم دیگری را که یادآور امپراتوری هخامنشی باشد بنا نماید. اشکانیان در واقع حیثیت سیاسی ایران را که در هجوم اسکندر و براندازی هخامنشیان خدشه دار شده بود بازگرداندند.^۴

علاقه مندی شاهان اشکانی به شکار و انجام آن در فرصت های به دست آمده، امری است که علاوه بر اظهار آن توسط مورخان، ماندگاری آثار به جای مانده از این قوم نیز بر آن تأکید دارد.

بررسی آثار شکار دوره اشکانیان نشان می دهد که در هیچ یک از آثار موجود، شکارچی

۱. رنک: «سلسله اشکانیان». انجمن تخصصی DVBS5: تالار بزرگ ایران زمین | تاریخ ایران و جهان | تاریخ و فرهنگ ایران | انجمن تاریخ ایران پیش از اسلام:

<http://www.dvb5.net/f209/t13910.html>

۲. رنک: غروی، علی، همان.
۳. رنک: تاجبخش، حسن. تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران باستان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، آذر ماه ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۰۲.
۴. سیدمهدی موسوی، همان، ص ۲۰۳.

از کمک یا همراهی دیگران برخوردار نبوده و حیوانات مورد شکار عبارت بوده‌اند از شیر، گراز، گورخر، گرگ، غزال، خرس و مانند آن. همچنین عمده سلاح شکارچی تیر و کمان بوده است و پس از آن نیزه.^۱

شکار در دوره ساسانی

در شاهنامه موارد بسیاری است که به آموختن آیین شکار به شاهزادگان اشاره شده و بیشتر با مجلس آراستن و می‌گساردن و به کار درآوردن باز و شاهین و یوز همراه است. چنین برمی‌آید که پادشاهان و محتشمان به شکار با باز و یوز علاقه داشته‌اند و آن را از اسباب حشمت و شکوه خودشان می‌دانسته‌اند و گاه تا آنجا به این کار دل می‌بسته‌اند که «کدخدایی خویش» را از یاد می‌برده‌اند.^۲

به طور کلی شاهان ساسانی علاقه خاصی به این امر داشتند و اغلب با ساز و برگی باشکوه راهی شکار می‌شدند. نام کسانی که همراه شاه به شکار می‌رفتند از پیش آگهی می‌شد. گروهی مقدمات شکار را فراهم می‌کردند. همراهان نیز بر رسم و آیین خاصی ساز راه می‌کردند. معمولاً گنجور اسباب سفر را مهیا و به شاهزادگان و بزرگان می‌داد.^۳

در این دوره بنا به سنت دوره هخامنشی پرديس‌هایی ساختند که انواع جانوران را در آن نگهداری می‌کردند. حیواناتی از قبیل شیر، پلنگ، غزال، گورخر، طاووس، شتر مرغ، تذرو و خرگوش در باغ‌وحش‌ها نگهداری می‌شدند. درجه اهمیت موضوع شکار در این دوره تا حدی بود که یک نفر به عنوان شاه‌باشی (قوشچی‌باشی) مسئولیت نگهداری و حراست از شکارگاه‌ها را داشت و امور مربوط به شکار به او واگذار شده بود.^۴

اهمیت شکار برای پادشاهان ساسانی تا حدی بود که لقب «نرسی» که نام هفتمین پادشاه ساسانی (۳۰۲ - ۲۹۳ م) است را از نخشیرگرد (نخجیرگان) یعنی شکارکننده حیوانات گرفته‌اند و بهرام پنجم که در شکار تبحر و مهارت خاصی داشت به «بهرام گور» شهرت یافت.^۵

۱. رک: سیدمهدی موسوی، همان، صص ۲۲۴ و ۲۲۸.

۲. رک: غروی، علی، همان.

۳. رک: غروی، علی، همان.

۴. کریستین سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ هفتم، ۱۳۷۰، ص ۴۹. همچنین رک: پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن. ایران باستانی. تهران: ابن سینا، ۱۳۶، ص ۳۶۷.

۵. سیدمهدی موسوی، همان، ص ۳۲.

شکار از چندان اهمیتی برخوردار بود که گاهی در جنگ از آن استفاده می‌کردند. واقعه‌ای که در جنگ بهرام گور با خاقان اتفاق افتاد را دکتر تاجبخش به نقل از مجمل التواریخ چنین آورده است:

...پس بهرام گور با هفت هزار مرد به راه آذربایجان بیرون شد، هر سواری طبل بازی داشت و سگ شکاری و بسیاری یوز، شکره و دام... بهرام همراه [آنها] شکارکنان برفت و بی‌اندازه از هر جنس زنده بگرفت و با خود ببرد و ناگاه به شب اندر به راه قومس برفت و پیرامون سپاه خاقان آن هفت هزار مرد را پراکنده داشت. تا همه طبل همی زدند و شکار را یله کرد و یوز و سگ بگشادند و سپاه خاقان از آواز چندان طبل باز و شورش شکار پنداشتند بدان شب اندر که جهانی سپاه آمد، دست به تیغ در یکدیگر نهادند و سپاه بهرام تا روز گشت جز طبل نزدند. چون روز شد ترکان اندکی ماندند و ایرانیان حمله بردند و ایشان را سپری کردند.^۱ در تصاویر نقش‌بسته بر روی ظروف بازمانده از دربار ساسانی، پرندگان و حیوانات و شکار و شهربار را در حال شکار و شادخواری می‌بینیم. گاهی شهربار در حال شکار گوزن است و گاهی جدال با شیر و گاه با گراز. مثلاً بر نقوش طاق بستان که استراحتگاهی بوده برای شاه و شکارچیان و به سفارش شاپور دوم ساخته شده، شاه و سواران را می‌بینیم که دسته‌جمعی به شکار می‌روند.^۲

اشعار فردوسی درباره اینکه تهمورث پادشاه افسانه‌ای ایران، باز و شاهین را برای شکار پرورش داده و نیز سخنان او در وصف شکار بهرام گور و همراه داشتن ۱۶۰ باز و ۲۰۰ چرخ^۳ و شاهین و به نخجیر رفتن خسرو پرویز با ۷۰۰ بازدار، نشانه آشنایی بسیار کهن ایرانیان با فن شکار به وسیله پرندگان شکاری است.^۴

بهرام پنجم یا بهرام گور (۴۲۱-۴۳۹م) ولی عهد یزدگرد بهرام بود. بهرام بخشی از کودکی خود را در حیره نزد نعمان پرورش یافت. او مهارت در سوارکاری و تیراندازی را

۱. رک: دکتر تاجبخش، همان، ص ۳۳۰.

۲. رک: شاهرخی، مهستی. هنر ساسانیان.

<http://chashmanbidar.blogfa.com/post-12.aspx>

۳. چرخ: به فتح اول و سکون نانی، یا چرخ، جانوری است شکاری و مشهور و معروف از جنس سیاه‌چشم، و عربی آن «صقر» است. (برهان قاطع)

۴. رک: مولوی، محمدعلی. «بازداری»، دایرةالمعاف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، مقاله شماره ۴۳۴۳.

<http://www.cgie.org.ir/shavad.asp?Id=123&avaid=4343>

در آنجا یاد گرفت. به شکار و شعر و موسیقی هم علاقه وافری داشت. پس از سلطنت نیز شکار دوستی و عشرت‌طلبی بخشی از زمان او را می‌گرفت. همین طبع بی‌آرام و چالاکی بی‌سابقه‌اش و تبحر در شکار گورخر باعث شد او را بهرام گور بخوانند.^۱

نظامی در هفتپیکر داستانی از زندگی بهرام گور نقل می‌کند که بخشی از آن چنین است: ... شاهزاده بهرام در عمارت خورنق به آموختن علوم پرداخت؛ تازی و پارسی و یونانی را نزد مُغان نیک آموخت، هندسه را در کتاب مجسطی بطلمیوس فرا گرفت، همچنین زیج و اصطربلاب و اخترشناسی، اما در تیراندازی و سوارکاری گوی سبقت را از همردیفان خود ربود. بزرگی نام بهرام از زمین به آسمان رسیده بود اما او را در نخجیرگاه لذت شکار گورخر بود. بیابان را در پی یافتن گورخر می‌کاوید و گله‌گله گور در حلقه‌کمندش و زیر تیغ نیزه‌هاش جان می‌باختند. بیشتر گورها را یا به زور بازو به بند کشیده بود یا به کمند، اما زان میان هر کدام که زیر چهار سال بود داغی می‌نهاد و رها می‌کرد. روزی بهرام گور در شکارگاه بود. از دور گردی برخاست، گویی که آسمان با زمین یکی شد. بهرام به تاخت به سوی آن گرد و غبار رفت و:

دید شیری کشیده پنجه زور

در نشسته به پشت و گردن گور

شاهزاده تیری از جعبه پیکان بر کشید و در زه آورد و پرتاب کرد:

سفته بر سفت شیر و گور نشست

سفت و از هر دو سفت بیرون جست

شیر و گور به یکی تیر بر هم بدوخت. عرب چون این دلیری از او دید بر عجم شاهیش پسندیدند. بعد از آن بود که او را «شیرزور» خواندند و «بهرام گور» لقب دادند. به فرمان مُنذر^۲ صورت‌آریان این پیروزی را بر کاخ خورنق نقش کردند:

در خورنق نگاشتند به زر

صورت گور زیر و شیر زیر

روزی بهرام شاه سرمست از باده، سوار بر اسب، در پی صید روانه شد. از بسیاری شکارش

۱. راک: سعید فکری

<http://www.intangibleheritage.blogfa.com/post-26.aspx>

۲. منذر: ابن منذر، نُعمان بن منذر، ملک حیره، او را کسرا به پای پیلان افکند. (لغت‌نامه دهخدا)

دشت پُر بود از استخوان‌های گوران و شکاری یافت نمی‌شد. آخرالامر مادیان گوری با خطی مشکین کشیده سر تا دم نمایان شد:

گور بهرام دید و جست به زور
رفت بهرام گور از پی گور

تا زوال خورشید، صید از پیش و صیاد از پس دویدند تا به غاری رسیدند دور از دشت که پای آدمیزادی به آن نرسیده بود. بهرام چون قدم به آن غار نهاد اژدهایی مهیب خفته بر در آن دید که چون کوهی از قیر پیچ‌پیچ شده بود:

دهنی چون دهانه غاری
جز هلاکش نه در جهان کاری
بچه‌گور خورده سیر شده
به شکار افکنی دلیر شده

یقین یافت که گور غم دیده را از آن اژدها ستم رسیده، بالای وارد آمده به گور بر او آشکار گشت و خشمگین از کردار اژدها، اژدهاگون شد:

غم گور از نشاط گورش برد
دست بر ران نهاد و پای فشرد

و با خود گفت:

من و انصاف گور و دادن داد
باک جان نیست، هر چه بادا باد

از میان پیکانهایش مقراضه‌ای دوشاخ، پهن و بُران یافت، در کمان سپیدگون نهاد و نشانه رفت به سوی اژدهای سیاه. تیر از کمان جست و بر میان کاسه دوچشم اژدها نشست. چون جهان بر دیدگانش تیره و تار شد، شاه بر اژدها چیره گشت و کام و گلوی او را برید، شکم اژدها را سر به سر شکافت و بچه‌گور را در شکمش یافت. آن‌گاه به درگاه ایزدی زانو زد و این پیروزی را سپاس گفت. خواست بر اسب سوار شود، گور را دید که در غار خزید. به وسوسه صیدش وارد آن غار تنگ و تاریک شد. از تنگناها گذشت و در انتهای غار گنجی یافت. گنجی شاهانه در چندین خُم که گویی اژدهای خفته بر در آن، کلید قفلش بود. از غار بیرون آمد و خاصان سپاه را دید که از پی یافتنش در دشت پراکنده شده بودند.

سبب اشتر ز بختیان جوان
شد روانه به زیر گنج روان
بهرام با گنج وارد شهر شد و از آن، بذل و بخشش فراوان کرد. مُنذر، نقش بند را خواست:
نقش بند آمد و قلم برداشت
صورت شاه و اژدها بنگاشت
هرچه کردی بدین صفت بهرام
بر خورنق نگاشتی رسام
دیگر روز، شاه از دشت به خورنق آمده بود و با شادمانی در آن می‌گشت، ناگاه اتاقی دید
مهر و موم شده که در آن بسته بود، حرمی بود گویا که شاه و خاصان و خزانه‌داران هم در
آن قدم نگذاشته بودند:

گفت این خانه قفل چراست
خازن خانه کو کلید کجاست
خازن آمد به شه سپرد کلید
شاه چون قفل برگشاد چه دید؟^۱

به گفته فردوسی بزرگ که خود او از زندگی نامه ساسانی‌ها (خدای نامه) برداشت کرده
است، شاهنشاهی بهرام همزمان با پیدا کردن گنج‌های بسیاری از زیر دل خاک شد. این
گنج‌ها که به گنج‌های جمشیدشاه نسبت داده شده و احتمالاً همان خزانه‌های سلطنتی
کوروش و داریوش بوده است نصیب بهرام شد و کارگزاران وی آنها را از زیر خاک
بیرون آوردند. به فرمان بهرام شاه مردم نیز باید در تقسیم این ثروت ملی حضور داشته
باشند و او خودش می‌گوید من نیاز به گنج ندارم، زیرا جوان و تندرست هستم و با کار و
کوشش و نبرد با بیگانگان و متجاوزان به خاک ایران ثروت‌های زیادی کسب خواهم کرد.
پس کسانی به این گنج‌ها نیاز دارند که مستضعف و از قشر فقیر جامعه‌اند، کسانی که از
کارافتاده‌اند و قادر به کار کردن نیستند. زنان بیوه و کودکان یتیم باید سهم داشته باشند. در
ضمن این یک منبع ملی است و همگان باید در آن سهیم باشند و من برای برجای گذاشتن
نام نیک از خودم برای آیندگان این کار را می‌کنم و نیازی به این گنج ندارم:

۱. رک: هفت‌بیکر نظامی

ز گنجی که جمشید بنهاد پیش
چرا کرد باید مرا گنج خویش
اگر نام باید که پیدا کنم
به داد و به شمشیر گنج‌ها کنم
همه خواسته سر به سر همچنان
بباید شمردن به رسم کیان
فروشید گوهر به زر و به سیم
زن بیوه و کودکان یتیم
تهی دست مردم که دارند نام
گسسته دل از نام و آرام کام
ز ویران و آباد گرد آورید
و از آن یس یکایک همه بشمرید
کسی که اندوه وامست او نیز
از این گنج باید که باشدش چیز
ببخشید دینار و گنج و درم
به مژده روان جهاندار جم
مرا تا جوان باشم و تندرست
چرا بایدم گنج جمشید جست^۱

در مورد ساز نخجیر بهرام، شاهنامه وصفی با تجمیل می‌دهد:

شاه بالشکر و ساز نخجیر گاه بیرون رفت. سیصد تن از بزرگان ایران از بهر شکار
به درگاه رفتند. با هر سواری پرستنده‌ای از ترك و روم و پارس بود. ده شتر به دیبا
آراسته با رکاب زر و پالان در، ده اشتر برای نشستن پادشاه با گاه آراسته به دیبا،
هفت پیل با تخت پیروزه هم‌رنگ نیل و پایه‌های زر و بلور، برای نشستگه شاه
بهرام گور در پیش بود و با هر پیل سی غلام تیغ‌زن با کمرها و ستام زرین، صد
استر برای رامشگرانی که افسر گوهر بر سر داشتند. صد و شصت باز با بازداران،

۱. رک: بیان ناگفته‌های تاریخ ایران باستان:

دویست چرخ و شاهین. پس از همه مرغی سیاه با منقار زرد، دو چشمش چون دو جام پُر خون، نامش طغرل و آن را خاقان برای بهرام فرستاده بود. پس از بازداران یوزداران صد و بیست یوز با طوق‌های گهر که زنجیر زر در او افکنده بودند می‌بردند. شاهنشاه بدین‌سان به دشت آمد و تاجش از مشتری برگذشت.^۱

ظروفی فلزکاری‌شده از این دوره کشف شده که روی آنها علاوه بر تصاویر برجسته حیوانات، گاهی نیز منظره شکار را نمایش می‌دادند و طبیعی است که شکارچی کسی جز شاه نمی‌توانست باشد. نمونه این ظروف، بشقاب لب‌تختی است از نقره طلاکاری‌شده که تصویر شاه را در حال شکار گراز نشان می‌دهد. از تاجی که بر سر شاه است می‌توان به آسانی معلوم کرد که او کسی جز بهرام گور نیست، زیرا تاج بهرام گور از کره خورشید که در هلال ماه واقع شده، تشکیل یافته بود. شاه جامه گرانبهایی بر تن دارد و اسبش با دیدن گرازها رم کرده یا به قصد کمک به شاه، دو پای را بالا برده تا بر سر یکی از گرازها فرود آورد. در بالای بشقاب فرشته نگهبانی در حال پرواز است.^۱

در شاهنامه آمده که در هدایای خاقان چین به بهرام، طغرلی هم وجود داشته (پرنده‌ای شبیه به طرلان و با جُثه عقاب با تاجی بر سر که سال‌هاست منقرض شده) که در چشم بهرام گران‌قدرتر و عزیزتر از هدایای ارزشمند دیگر بوده است، زیرا تربیتِ بازان شکاری را نیز به بهرام نسبت داده‌اند.^۲

شهرت و محبوبیت بهرام گور نزد مردم چنان بوده است که بعضی از سلسله‌های ایرانی و خاندانهای قدرتمند پس از اسلام، برای به دست آوردن مشروعیت سیاسی، خود را به او منسوب می‌کردند. از این جمله‌اند صفاریان، آل‌بویه، شروانشاهان و آل‌میکال. همچنین ذوق شاعرانه و اعمال پهلوانی، از بهرام گور در روایات و داستانها پادشاهی محبوب ساخته، به طوری که وی نه تنها در ایران باستان، بلکه در ایران عصراسلامی نیز فرمانروایی ممتاز و مطلوب محسوب شده و شاید به همین دلیل، به تدریج شخصیتی حماسی یافته و به قلمرو افسانه‌ها وارد شده است. از همین رو،

۱. ر.ک: آریان‌پور، امیراشرف. «گنجینه‌های هنر ایران در آلمان: هنر ایران در موزه‌های برلن»، دوره ۱۳، ش ۱۵۰ (فروردین ۵۸)، صص ۳۱ تا ۴۶. تصویر:

<http://www.ichodoc.ir/p-a/changed/150/html/150-31.htm>

۲. ر.ک: شاه‌شکار باستانی (مطالبی پیرامون بارداری، بازیاری، قوشبازی)

<http://persianfalconry.persianblog.ir>

بعضی اعمال پهلوانی و حماسی درباره او روایت شده، از جمله کشتن شیر و همچنین اژدها که از ویژگی‌های پهلوانان حماسه‌هاست، به بهرام‌گور نیز نسبت داده شده است. به هر حال، هفت‌پیکر نظامی بر اساس زندگی بهرام‌گور به نظم درآمده است. نظامی سرگذشت بهرام‌گور را از زمان تولد تا مرگ، از منابع تاریخی فارسی و عربی نقل کرده و آنها را به نظم آورده است. در منابع ادبی و تاریخی فارسی و عربی، درباره مرگ بهرام‌گور روایت‌های گوناگون آمده و مرگ وی نیز با افسانه همراه است، زیرا بدون تردید اینها حاکی از خاطرات نیکی است که از خود بر جای گذاشته است. عده‌ای می‌گویند او در هنگام شکار گورخر درگذشت؛ عده‌ای دیگر می‌گویند او در شکارگاهی در اطراف اسپهان در باتلاقی فرو رفت (در سال ۴۴۰ میلادی).^۱ در این میان، روایت فردوسی که درگذشت بهرام را به مرگ طبیعی می‌داند، یگانه و منحصر به اوست. اما به روایت دیگر منابع، سرانجام بهرام چنین بوده که در چاهی افتاده، یا در مردابی فرو رفته است. بر پایه گزارش‌های اخیر، برخی محل مرگ او را در حوالی دینور دانسته‌اند.^۲ پروین اعتصامی نیز حکایت پیرزنی را که از ستم قباد (۴۸۸-۴۹۷)، بیستمین شاه ساسانی، در حین شکار نزد شاه به تظلم آمده، به نظم درآورده است به شرح ذیل:

روز شکار پیرزنی با قباد گفت
کز آتش فساد تو جز دود و آه نیست
روزی بیا به کلبه ما از ره شکار
تحقیق حال گوشه‌نشینان گناه نیست
هنگام چاشت سفره بی‌نان ما ببین
تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست
دزدم لحاف برد و شبان گاو پس نداد
دیگر به کشور تو امان و پناه نیست
از تشنگی کدوئیم امسال خشک شد
آب قنات بردی و آبی به چاه نیست

۱. ایران... از باستان تا کنون

<http://avesta85.blogfa.com/post-42.aspx>

۲. ر.ک: «بهرام‌گور»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، مقاله شماره ۵۲۶.

سنگینی خراج به ما عرصه تنگ کرد
 گندم تورااست حاصل ما غیر گاه نیست
 در دامن تو دیده جز آلودگی ندید
 بر عیب‌های روشن خویش نگاه نیست
 حکم دروغ دادی و گفתי حقیقت است
 کار تباه کردی و گفתי تباه نیست
 صد جور دیدم از سگ و دربان درگهت
 جز سفله و بخیل در این بارگاه نیست
 ویرانه شد ز ظلم تو هر مسکن و دهی
 یغماگر است چون تو کسی پادشاه نیست
 مُردی در آن زمان که شدی صید گرگ آرز
 از بهر مرده حاجت تخت و کلاه نیست
 یک دوست از برای تو نگذاشت دشمنی
 یک مرد رزمجوی تو را در سپاه نیست
 جمعی سپاه‌روز سیه‌کاری تواند
 باور مکن که بهر تو روز سپاه نیست
 مزدور خفته را ندهد مزد هیچ‌کس
 میدان همت است جهان خوابگاه نیست
 تقویم عمر ماست جهان هر چه می‌کنیم
 بیرون ز دفتر کهن سال و ماه نیست
 سختی‌کشی ز دهر چو سختی‌دهی به خلق
 در کیف‌فلک، غلط و اشتباه نیست^۱

گزارش‌های تاریخی نیز اشتیاق شاهان و نجیب‌زادگان ایرانی را در رابطه با شکار با باز و چرخ و یوز تأیید می‌کنند. در دربار انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹)، بیست و سومین شاه ساسانی، مقامی به عنوان «نخچیربذ» (میرشکار یا بازسالار) و تعدادی بازدار و یوزباشی

۱. رک: پروین اعتصامی در:

وجود داشته، در شاهنامه آمده که پرندگان شکاری جزو بهترین پیشکش‌ها و هدایا برای امیران و شاهان بودند.^۱

انوشیروان دادگر یا همان خسرو انوشیروان — پسر قباد — از دودمان ساسانیان و یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان ایران بود که به دادگری پُرآوازه شده است. مادر وی دختری دهقان بود که قباد در نیشابور او را به زنی گرفت. انوشیروان عادت و آیین و شمایل نیکو داشت، به همین جهت به او لقب دادگر یا عادل دادند. دوران بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران با سلطنت خسرو انوشیروان آغاز می‌شود. ایران در زمان وی علاوه بر عظمت سیاسی از نظر فرهنگی و توسعه ادبیات و تربیت معنوی از کیفیتی چشمگیر برخوردار شد. چنانکه کتاب کلیله و دمنه نخستین بار در زمان این پادشاه به ایران آورده و ترجمه شد. او در برابر زیاده‌خواهی‌های رومی‌ها ایستاد، حبشی‌ها را از یمن بیرون کرد، به یورش‌های هفتالیان به خاک ایران پایان داد، دانشگاه گندی‌شاپور را به کوشش وزیر خردمندش، بزرگمهر، رونق داد و سازمان اداری — مالی و ارتش پارس را بهبود بخشید. در نزدیک پنجاه سال فرمانروایی انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) سرزمین ایران از سند تا دریای سرخ گسترش یافت.

جالب‌تر از همه اینکه در کتاب معروف اسلامی بحارالانوار، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۰ و کتاب مناقب جلد ۱، صفحه ۱۷۲ حدیثی از پیامبر اسلام نقل شده که فرمود: «وَلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ انوشیروان» (یعنی در زمان پادشاه دادگر یعنی انوشیروان متولد شدم). طبق این حدیث، پیامبر اسلام انوشیروان ساسانی را به عدالت ستوده، و دادگر و عادل بودن او را گواهی داده است. گویند روزی انوشیروان عادل برنشسته بود و با خاصگان به شکار می‌رفت. بر کنار دیهی گذر کرد؛ پیری را دید نودساله که جوز (گردو) در زمین می‌نشاند. نوشیروان را عجب آمد، زیرا بیست‌ساله جوز کشته برمی‌دهد. گفت: «ای پیر، جوز می‌کاری؟» گفت: «آری.» گفت: «چندان بخواهی زیست که برش بخوری؟» پیر گفت: «کشتند و خوردیم، کاریم و خورند.» نوشیروان را خوش آمد، گفت: «زه.» در همان وقت خزانه‌دار را گفت تا هزار درم به پیر داد. پیر گفت: «ای خداوند، هیچ‌کس زودتر از بنده بر این جوز نخورد.» گفت: «چگونه؟» پیر گفت: «اگر من جوز نکشتمی و خدایگان اینجا گذر

۱. ر.ک: شاه‌شکار باستانی (مطالبی پیرامون بازداری، بازاری، قوشبازی)

نکردی و آنچه به بنده رسید نرسیدی و بنده آن جواب ندادی، من این هزار درم از کجا یافتمی؟» نوشیروان گفت: «زه‌ازه.» خزانه‌دار در وقت هزار درم دیگر بدو داد بهر آنکه دوباره «زه» بر زبان نوشیروان برفت.^۱
سعدی در باب اول گلستان می‌گوید:

آورده‌اند که نوشیروان عادل را در شکارگاهی صید کباب کردند و نمک نبود، غلامی به روستا رفت تا نمک آرد. نوشیروان گفت نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد. گفتند از این قدر چه خلل آید؟ گفت بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است، هر که آمد بر او مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ بر سیخ

آرتور کریستن سن، ایران‌شناس نامدار دانمارکی، در دومین سفر خود به ایران در سال ۱۹۲۹ در مدرسه آمریکاییان — ظاهراً کالج البرز — مصادف با دوره‌های آغازین سلطنت رضاشاه سخنانی راجع به آثار باستانی ایران ایراد کرده که بخش‌هایی از آن را که راجع به آثار هنری بازمانده از ساسانیان است عیناً نقل می‌کنم:

بهرام گور، شکارچی معروف، شکار گورخر را بر سایرین ترجیح می‌داد. خسرو پرویز شکار گراز و بز کوهی را دوست داشت... پادشاه و همراهان شکارش با لباس‌های فاخر و مرصع به جواهرات و مرواریدها و منقوش به اشکال طیور و گل‌ها در قایق‌ها سوار شده و از قایق به سمت گرازهایی که گرفتار شده‌اند با کمان‌ها تیر می‌اندازند. قایق‌های دیگری مملو از زن‌هایی است که برای تفریح جمعیت جنگ می‌نوازند. شکارها را در پشت فیل‌ها حمل می‌کنند. روز دیگر شکار بز کوهی است که باز به وسیله دام عمل می‌نمایند. پادشاه در زیر چتری سوار اسب شده و نوازندگان در بالای چوب‌بست قرار گرفته‌اند. شکارها نیز روی فیل‌ها و شترها حمل و نقل می‌شوند. برای نقل وضعیات شکارها ما از اعتنا به

روایات مورخین مستغنی هستیم، زیرا دو مجلس شکار با دست استادان ماهری روی سنگ‌های مغاره خسرو پرویز در طاق بستان منقوش و حجاری شده است.^۱ خسرو پرویز شاید از معدود پادشاهانی باشد که از همسرش نیز در بعضی منابع تاریخی به عنوان یکی از عجایب دربار او نام برده شده است. در تاریخ ثعالبی آمده است که خسرو و شیرین در جوانی دلباخته یکدیگر شدند، اما وقتی خسرو به پادشاهی رسید شیرین را فراموش کرد. شیرین که یک بار دیگر در صدد جلب خسرو برآمده بود، روزی بر سر راه شکار خسرو قرار گرفت و آتش عشق فراموش شده در دل خسرو روشن شد و در همان لحظه او را به زنی گرفت.^۲

در شاهنامه از این سازنجیر به تفصیل در دو مورد سخن رفته است و آن آیین شکار دو تن از پادشاهان ساسانی است: بهرام گور و خسرو پرویز و ظاهراً این آراستگی و شکوهمندی از اوایل ساسانیان بوده است.

تجمل شکار خسرو پرویز از این هم فزون تر است: روزی خسرو پرویز قصد شکار کرد و به رسم شاهان پیش از خود آیین شکار بیاراست: سیصد اسب جنیبت^۳ زرينستام با خسرو می‌بردند؛ هزار و صد و شصت بنده خسرو پرست، پیاده، زوبین به دست؛ هزار و چهل مرد شمشیردار زره پوشیده؛ پس آنها هفتصد بازدار با باشه و چرخ و شاهین؛ پس آنها سیصد سوار همه یوزدار؛ هفتاد شیر و پلنگ زنجیر کرده و به دیبای چین تنگ بسته که با زنجیرهای زرین دهانشان را بسته بودند؛ هفتصد سگ با قلاده زر که در دشت به تك آهو می‌گرفتند؛ پس آنها دو هزار رامشگر که رود روز شکار ساخته بودند و هر يك بر اشتري سوار بودند و افسر زر بر سر نهاده بودند؛ هشتصد شتر حامل کرسی و خرگاه و پرده‌سرای و خیمه و آخر چارپای؛ دوصد بنده مجمرافروز که عود و عنبر می‌سوختند؛ دوصد برنا با دسته‌های نرگس و زعفران در پیش شاهنشاه می‌رفتند تا باد بوی خوش به شاه رساند و صد آبکش پیشاپیش ایشان راه را آب می‌زدند تا باد گرد نینگیزد.

نشانه‌هایی از این گونه آداب شکار را در داستان خسرو و شیرین نظامی و نقوش طاق بستان می‌توان یافت. در نقش طاق بستان در شکارگاه خسرو پرویز، پنج صف فیل دیده

۱. ماهنامه فرَوَهر، سال ۳۸ (مهر و ابان ۸۲)، شماره بی‌دری ۳۹۹.

<http://immortals.blogfa.com/post-23.aspx>

۲. ر.ک.

www.iranian.mihanblog.com/post/archive/1388/6

۳. جنیبت: اسب جنیبت که پیش‌پیش سواری ملوک و امرا برند

می‌شود که بر هر يك دو فیلبان نشستند؛ در بالا قایقی است که بانوان بسیار در آن نشسته‌اند و به خواندن و کف زدن مشغولند و دسته‌ای از زنان پارو می‌زنند؛ در وسط تصویر پادشاه با قدی فوق‌اندازه طبیعی حجاری شده، در قایق ایستاده و کمان به زه کرده است و زنی در طرف چپ او ایستاده و تیر به وی می‌دهد؛ در طرف راست او زنی دیگر به نواختن چنگ مشغول است. قایق دیگر، در پشت سر شاه پُر از نوازندگان چنگ است. در جای دیگر بر گرد سر شاه هاله‌ای است و کمانی در دست دارد. بالای نقش، پادشاه بر اسبش — که مهبیای جهیدن است — سوار است و زنی در بالای سر او چتری افراشته که علامت قدیمی شوکت سلطنت است. در پشت سر او صفی از زنان هستند، بعضی در حال احترام ایستاده و پاره‌ای به رامشگری مشغولند؛ دو تن شیپور در دست دارند و یکی تنبور می‌نوازد. بر روی چوب‌بستی که نردبانی بر آن قرار داده‌اند زنان نشستند که بعضی چنگ می‌نوازند و برخی کف می‌زنند.^۱

صحنه این شکارگاه در مکتوبی دیگر چنین توصیف شده است:

در سمت چپ سینه دیوار طاق بستان شکارگاه سلطنتی و شکار گرازان مربوط به عصر ساسانی حجاری شده است. این اثر تاریخی به عنوان میراثی در قلمرو هنر حجاری عصر ساسانی شناخته می‌شود. حجاران نخجیرگاه شاهی غار بزرگ، برکه‌ای تجسم بخشیده‌اند با آبی روان، زورقی در دل برکه به حرکت درآمده است، شاخص میان سایر زورق‌ها. سرنشین این زورق شاه ساسانی است که کمان برکشیده، در حال شکار گرازان است.

در دیگر زورق‌ها جماعت «رامشگران» دیده می‌شوند که همپای حرکت موزون پاروها، گویی که سرودی هماهنگ و همنوا را می‌خوانند.

در این شاهکار حجاری و نقاشی، گرازان در حال فرار از تیررس شکارچی باهویت، شاه ساسانی، به گون‌های حجاری و آشکار شده‌اند که تماشاگر می‌تواند صدای نفس‌نفس‌زدن‌ها و وزه‌های گرازها را در خیال و اندیشه زنده کند و بشنود. فیل‌ها و فیل‌سواران که کشته‌های گرازها را حمل می‌کنند و به نقش درآوردن حجاری زیبای مرغابی‌ها و ماهی‌ها در گوشه و کنار، حکایت از مهارت آفرینندگان این

۱. رنک: علی غروی، همان.

اثر و تجسم شکارگاه سلطنتی ساسانیان می‌کند و همچنان که گیرشمن در ارزیابی و نقد هنری این اثر اشاره کرده است، شاهکار عمده حجاران شکارگاه سلطنتی، ایجاد منظره هوایی شکارگاه است. چنانکه این اثر را باید واقعه‌ای بی‌مثال در عرصه هنر حجاری عصر ساسانی شناخت.^۱

کلمان هوار مورخ فرانسوی صحنه شکارگاه را چنین تعریف کرده است:

درون دیوار جانبی طاق بستان، آراسته به کنده‌کاری‌هایی است که از دیرباز نظر جهانگردان و باستان‌شناسان را به خود جلب کرده است. در این دو تصویر، بزرگترین سرگرمی اعیان ایران نقش گردیده که از دیرباز تاکنون مورد توجه آنها بوده است، یعنی شکار گراز وحشی در محوطه‌ای محصور توسط مردانی که پیاده در پی شکارند. یکی از این تصاویر صحنه شکار گوزن را نشان می‌دهد و تصویر دیگر شکار گراز وحشی در یک مرداب و زنان چنگ‌نوازی که در قایق‌ها شکارچیان را تعقیب می‌کنند. جامه پادشاه پارچه‌ای دوخته شده است که به اژدهای بالداری که تاجی آن را احاطه کرده آراسته است.^۲

یزدگرد سوم نیز به شکار عشق می‌ورزید؛ صحنه شکار حجاری شده او در طاق بستان گویای این نکته است که او حیوانات شکاری را نگه‌داری می‌کرد و در دستگاه خود افرادی به نام یوزبان و بازیار داشت که مسئولیت یوزها و بازها را به عهده داشتند.^۳ نویسنده دیگری به نام ابن اعثم کوفی نیز در کتاب خود، الفتوح، از اعجازاتی در زمان وقوع نبرد قادسیه سخن گفته است، از جمله اینکه:

در آغاز حملات مسلمین به مرزهای غربی فرات، یزدگرد [یزدگرد] به شکار رفته بود و در عقب گورخری می‌تاخت، اما ناگهان گورخر توقف کرد و رو به سوی یزدگرد کرد و به فرمان خدا با او صحبت نمود و گفت: ای یزدگرد به خدای بازگرد و به پیامبر او ایمان آور تا نعمت بر تو باقی بماند و کفران نعمت منماید که دولت تو را زوال آورد. و چون یزدگرد از گورخر این سخن فصیح را شنید بترسید و به مقام خویش بازگشت و متفکر و مردودان را بخواند و سخن گورخر با آنان در

۱. رک: سیف، هادی. حجاری شکارگاه سلطنتی طاق بستان کرمانشاه. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۶، صص ۲۹ و ۳۰.

۲. هوار، کلمان. ایران و تمدن ایرانی. همان، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۳. رک: سیدمهدی موسوی، همان، ص ۲۳۳.

میان نهاد. موبدان گفتند: این حالتی غریب و حادثه‌ای عجیب است. گمان ما آن است از این اعراب که بر عراق آمده‌اند چیزی عجیب به ظهور آید.^۱

قیصر هرقل^۲ (امپراتور روم شرقی) پس از انهزام خسرو پرویز در سال ۶۲۴ م. وارد کاخ گزنگ شد و آن کاخ باشکوه را که هرتسفلد شرح عظمتش را توصیف کرده و همچنین آتشکده را ویران کرد و متعاقب آن غنیمتی هنگفت در سال ۶۲۸ م. هنگام غارت دستگرد نصیب هرقل شد. بنا به روایت تئوفانس، قیصر در آنجا سیصد لوای رومی که در جنگ‌ها به دست ایرانیان افتاده بود با مقداری فرش‌های زربفت و اشیاء نفیس و گرانهای دیگر به دست آورد. علاوه بر آن در باغ بزرگی که جزو قصر خسرو بود و آن را پردیس به معنی فردوس و بهشت می‌گفتند، شترمرغ و غزال و گورخر و طاووس و تذرو^۳ و شیر و پلنگ بسیار دیدند. این محوطه ظاهراً شکارگاه خسرو بود که نقش آن در جدار طاق بستان در صفحات پیشین توضیح داده شد.^۴

خلاصه تمام اسباب زیبایی اعم از محیط شاداب، آب زلال و هوایی خوش باعث شده که این محل برای برپایی آتشگاه بزرگ انتخاب گردید و بهرام گور پادشاه ساسانی جواهرات تاج خاقان ترك و مغلوب را به آتشکده نامبرده فرستاد. خسرو اول انوشیروان دادگر هم بخششی بدان جا نمود. خسرو پرویز هنگام زد و خورد با بهرام چوبینه که به وی یاغی شده بود، زینت آلات زرین و دهش‌های پولی چندی نذر این آتشکده کرد و همچنان به نذر خود وفا نمود و به همین ترتیب هدایا و نذرهای دیگر بدین آتشکده رسانیده می‌شد. در سال ۶۲۸ میلادی، هراکلیوس (هرقل) امپراتور روم شرقی به این محل حمله کرد و آتشکده و کاخ شاهی مجاور آن را ویران نمود — در حال حاضر بقایای آتشکده آذرگشسب در منطقه شمال غربی ایران، در خاک افشار از توابع آذربایجان غربی قرار دارد.^۵

۱. رك: كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ترجمه محمد بن مستوفی هروی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۷۴، ص ۹۳، برگرفته از: محمودآبادی، سیداصغر. «تاریخ نگاران و رویداد قادسیه»، ماهنامه تاریخ اسلام، شماره ۷.

www.hawzah.net/hawzah/articles/articles.aspx?languageid=1&id=84244&searchtext

۲. هرقل (ه ق / َ ق): نام یکی از سلاطین روم است و چنانکه سلاطین روم را در این زمان قیصر می‌گویند در قدیم هرقل می‌گفتند و این لغت رومی است. در اینجا لقب هراکلیوس اول است؛ امپراتور روم شرقی متولد در حدود ۵۷۵ میلادی. وی جانشین فکاس امپراتور گردید و با خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی جنگ کرد.

۳. تذرو: مرغی سخت رنگین است. (لغت فرس اسدی)

۴. رك: کریستین سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات ابن سینا، چاپ چهارم، ۱۳۵۱، صص ۴۸۸ تا ۴۹۰.

۵. رك: بختیاری، داریوش. آتشکده آذرگشسب. پژوهشکده فرهنگ و هنر ایران زمین.

<http://www.iran-eng.com/showthread.php?P=1263978>

شکار در دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس

پس از فتوحات بزرگ مسلمانان که موجب حشر و نشر عرب‌ها با ایرانیان شد، شکار و مخصوصاً شکار با مرغان شکاری نزد آنان اهمیت یافت و دیری نپایید که امیران عرب آن را مایه سرگرمی و سبب ارضای عشق مفرط خود به اسب‌سواری یافتند. خلفا و بزرگان، بازداری و شکار را به صورت تشکیلاتی به ریاست یک میرشکار (امیرالصید، امیرشکار) ارتقا دادند و همانند شاهان ساسانی از اینکه با باز نشسته بر دست در شکارگاه‌های بزرگ به شکار بپردازند به وجد می‌آمدند. در دربار امویان بازسالار نزد سلطان مقام شامخی داشت. از این رو، ارزیابی نقش پرندگان شکاری در زندگی اقتصادی مسلمانان، بخصوص در چند قرن اول هجری به جهت داد و ستدی که ایجاد می‌کرد، مورد توجه قرار گرفت.^۱ خلفای اموی، بویژه یزید بن معاویه، به شکار علاقه فراوان داشتند. نخستین خلیفه شکارچی یزید بود که همه‌گونه وسایل شکار مانند سگ و باز و ببر داشت. خلفای عباسی در شکار برای بازی و سرگرمی از امویان پیش افتادند. مأمون و معتضد عباسی و هارون الرشید از آن جمله‌اند. عباسیان شکارگران و بازیاران و سگان شکاری و پرندگان شکاری بسیاری گرد آوردند و املاک و مزارعی را به تیول شکاربانان و بازداران دادند. نزدیکی خلفا به این گروه تا آنجا بود که بدون اجازه حاجب و دربان به دربار می‌رفتند.^۲

شکار در دوره غزنویان

شواهد فراوان ادبی و تاریخی در منابع فارسی بیانگر این نکته است که سلاطین سلسله‌های متوالی در ایران از قبیل غزنویان، سلجوقیان و اتابکان، مغولان و تیموریان، مانند خلفای اموی و عباسی به شکار حیوانات ولع خاصی داشتند و گاهی در خونریزی و بی‌جان کردن حیوانات، درنده‌خویی را به نهایت می‌رساندند.^۳

سبکتکین، پدر سلطان محمود غزنوی، در اوایل غلام‌البتکین امیرالامرای خراسان بود و زیاده بر یک اسب در طویله نداشت. وقتی از نیشابور به عزم شکار بیرون شد، ماده‌آهویی دید با بره خود چرا می‌کند. سبکتکین اسب رانده و آن بره‌آهو را شکار کرد. چون چند قدم

۱. رک: تاریخچه قوشبازی در ایران.

<http://persianfalconry.persianblog.ir/post/2>

۲. رک: تاجبخش، همان، صص ۱۲۸ و ۱۳۲؛ علی بن احمد نسوی، همان، ص ۱۲.

۳. رک: اعلم، هوشنگ. «بازداری»، دانشنامه جهان اسلام.

رفت، به عقب سرش نظر کرد، دید ماده آهو می آید و اضطراب می کند. سبکتکین را بر او رحم آمد و بره آهو را رها کرد. دید ماده آهو او را جلو انداخت و به شعف تمام روانه شد و هر لحظه روی به آسمان می کرد و پس از آن به نعمت آن دعا سبکتکین پادشاهی بزرگ شد.^۱ همچنین روایت است سلطان محمود غزنوی علاوه بر اینکه پادشاهی عادل و دانش پرور بود، در عین حال از علاقه به شکار بی بهره نبود. چنانکه وقتی در یکی از روزهای تابستانی هوای شکار به سرش زده و با تعدادی از شکارچیان خود به طرف دامنه های کوه و صحرا رفتند، خطاب به شکارچیان گفت: «امروز ما و شما در اینجا به قصد شکار آهو آمده ایم، اما من یک شرط دارم.»

حاضرین گفتند: «یا سلطان ما شرط را قبول داریم، بگوید چه شرط؟» سلطان محمود گفت: «شرط من این است که اگر امروز آهو از پیش هر شخص شکارچی فرار کرد، همان شخص مجبور و مکلف است تا به تنهایی خود عقب همان آهوای گریخته رفته، آن را شکار نماید و اینجا بیاورد.»

شکارچیان قبول کردند و هر کدام از آنها در جای معینه خود قرار گرفتند. چندی نگذشته بود که یک آهو نسبتاً بزرگ از عقب یک تپه هویدا گردید و شکارچیان از هر زاویه ای به منظور صیدش کوشش شایانی می نمودند. از قضا همان آهو مورد نظر از کنار شاه محمود فرار نمود و تیر سلطان در جایی دیگر اصابت نمود. در حالی که دیگر شکارچیان می خواستند تا به دنبال آن آهو فراری بروند، سلطان محمود مانع شد و گفت: «دوستان بجز شخص خودم کسی دیگر حق ندارد وی را دنبال کند، چون چند لحظه پیش ما و شما بین خود شرط گذاشته بودیم و حالا خودم آن را تا صید نکنم به شهر نخواهم آمد.» به هر صورت سلطان محمود اسب خود را سوار شد و به سرعت زیاد به عقب آهو شتافت...^۲

همچنین در رابطه با شکار و سلطان محمود نقل نموده اند که یک روز وی با خدم و حشم روانه شکار شد. لشکریان چند ساعتی که راه رفتند به جنگلی رسیدند که پُر از درخت بود.

۱. رنک: گنجینه (وابسته به مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی)، اردیبهشت ۱۳۸۳، شماره ۳۸، پایگاه حوزه: <http://www.hawzah.net/hawzah/magazines/magart.aspx?magazinumberid=4706&id=37310>

۲. برای آگاهی از این ماجرای جالب و عبرت انگیز رک: [Http://fa.wikisource.org/wiki/%d8%af%d8%a7%d8%b3%d8%aa%d8%a7%d9%86_%d8%b3%d9%84%d8%b7%d8%a7%d9%86_%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af_%d8%ba%d8%b2%d9%86%d9%88%db%8c](http://fa.wikisource.org/wiki/%d8%af%d8%a7%d8%b3%d8%aa%d8%a7%d9%86_%d8%b3%d9%84%d8%b7%d8%a7%d9%86_%d9%85%d8%ad%d9%85%d9%88%d8%af_%d8%ba%d8%b2%d9%86%d9%88%db%8c)